

## فهرست

۱	.....	درآمد
۷	.....	پیشگفتار نویسنده
۲۹	.....	محمد حجازی: زیبا
۴۹	.....	سیمین دانشور: سووشون
۵۵	.....	ابراهیم گلستان: آذر، ماه آخر پاییز
۶۱	.....	ابراهیم گلستان: مَد و مِه
۶۹	.....	ابوالقاسم پاینده: داستانهای برگزیده
۷۵	.....	م.ا. به آذین: شهر خدا
۷۹	.....	غلامحسین ساعدی: ترس و لرز
۸۹	.....	جمال میرصادقی: درازنای شب
۹۵	.....	مهشید امیرشاهی: بعد از روز آخر
۱۰۱	.....	مهشید امیرشاهی: به صیغۀ اول شخص مفرد
۱۰۷	.....	گلی ترقی: من هم چه گوارا هستم
۱۱۵	.....	هوشنگ گلشیری: مثل همیشه
۱۲۳	.....	هوشنگ گلشیری: شازده احتجاب
۱۳۵	.....	هوشنگ گلشیری: کریستین و کید
۱۴۳	.....	اسماعیل فصیح: شراب خام
۱۵۳	.....	اسماعیل فصیح: خاک آشنا
۱۵۹	.....	ناصر تقوایی: تابستان همانسال
۱۶۵	.....	زکریا هاشمی: طوطی
۱۷۱	.....	رضا براهنی: قصه نویسی
۱۷۷	.....	جنگ اصفهان، ویژه داستان

۱۸۳	یادداشت‌های نیما یوشیج
۱۸۹	نامه‌های نیما به همسرش و دنیا خانه‌ی من است
۱۹۵	نیما یوشیج: مرفد آقا
۱۹۹	محمد حقوقی: مرثیه‌ای برای رباب
۲۰۷	علی نصیریان: لونه‌ی شغال
۲۱۳	بهرام بیضایی: دیوان بلخ
۲۱۹	بهمن فرسی: صدای شکستن
۲۲۵	اکبر رادی: صیادان
۲۲۹	پرویز صیاد: مردی که مُرده بود ...
۲۳۳	عباس نعلبندیان: ناگهان ...
۲۳۹	امیرحسین آریان‌پور: ایسن آشوبگرای
۲۴۵	شاهرخ مسکوب: مقدمه‌ای بر رستم و اسفندیار
۲۵۱	اردشیر محض: کاکتوس و صورتک‌ها
۲۵۹	با اردشیر محض
۲۷۱	با حسینقلی مستعان
۲۷۹	با مجتبی مینوی
۲۸۵	با پیتر بروک و تد هیوز
۲۹۱	پیتر بروک: ارگاست اول
۲۹۹	پیتر بروک: ارگاست دوم
۳۰۷	با رابرت ویلسون
۳۱۵	رابرت ویلسون: اوورتور
۳۲۱	جشن هنر شیراز
۳۲۷	یادگارنمای مطبوعات
۳۳۳	اندر آداب چای‌نوشی

## درآمد

روزی که یک پوشه پُر از نقد کتاب‌هایی که چاپ کرده بود به دست او دادم، اصلن ذوق نکرد. ورق زد و مثل این که برای اولین بار است که آنها را می‌بیند، فقط نگاهی از سر کنجکاو و انداخت و پرسید «این عتیقه‌ها را از کجا پیدا کرده‌ای؟» گفتم «خیلی راحت.» مؤسسه‌ی مطالعات و تحقیقات اجتماعی، ساختمان رستم‌گیو، سر چهارراه کاخ، یک کتابخانه داشت طبقه‌ی زیرزمین. گنجینه‌ی روزنامه‌ها و مجله‌هایی را که تلبار شده بود روی هم تبدیل کرده بودند به میکروفیلم و هر مراجعه‌کننده‌ای می‌توانست با یک دستگاه میکروفیلم‌خوان که چاپ هم می‌کرد همه‌ی آنها را بخواند و هر چند صفحه‌ای که دلش می‌خواست چاپ بگیرد. فقط سه چهار روز نشسته بودم پشت این دستگاه، آیندگان‌های سال ۱۳۴۸ تا ۱۳۵۱ را و فردوسی‌های ۱۳۴۷ و ۱۳۴۸ را ورق زده بودم و این نقد کتاب‌ها را پیدا کرده بودم و چاپ گرفته بودم. به همین سادگی. فقط چند سالی از آن روزهایی که نقد کتاب‌هاش در مجله‌ی فردوسی بیژن خرسند چاپ می‌شد و صفحه‌ی «عبارسنجی کتاب» روزنامه‌ی آیندگان را اداره می‌کرد گذشته بود، اما قاسم هاشمی‌نژاد مثل این که قرن‌ها از آن دوره دور شده است. پوشه را به من پس داد و گفت «اینها همه ارتکابات جوانی بود.»

نقد کتاب‌های روزنامه‌ی آیندگان را زمانی که داشت چاپ می‌شد ندیده بودم. سن و سالم هنوز به روزنامه خواندن قد نمی‌داد. مجله‌ی فردوسی را هم تازه از زمانی که به سردبیری عباس پهلوان درمی‌آمد می‌دیدم که همه عکس و خبر بود و شعر و شایعه و بگومگوها و جدل‌های روشنفکری. به خواندن نمی‌کشید. فقط به درد تماشای خوردن می‌خورد و یک بار ورق زدن. اولین نقد کتابی که از قاسم هاشمی‌نژاد دیدم نقدی بود که بر کتاب برگزیده‌ی داستان‌های ابوالقاسم پاینده نوشته بود که در مجله‌ی فرهنگ و زندگی

چاپ شد - مهرماه ۱۳۵۱. بعد از این یکی، چهار پنج سالی طول کشید تا مقاله‌ی محمد حجازی‌اش را بنویسد و توی این فاصله هیچ نقد کتاب دیگری ننوشت، و بعد از حجازی هم دیگر ننوشت.

وقتی که بعد از خواندن آن نقد کتاب‌های آیندگان و فردوسی داشتم یقه‌ام را جرمی دادم که چه حیف است که نمی‌نویسی و چرا نمی‌نویسی، سر من داد کشید که «ای بابا، برای کی بنویسم؟» و وقتی که عصبانیتش تا اندازه‌ای فروکش کرد، دلیل ننوشتنش و دلیل دور شدنش را از آن دوره‌ی نقدنویسی به این صورت خلاصه کرد که «یک نگاهی به دور و برت بینداز، دوست من. وقتی که موضوع نقد تو را سر شوق نمی‌آورد، چرا باید بنویسی؟» و این را هم گفت که «چرا باید به عشق خیانت کنم؟» چند سالی طول کشید تا بفهمم چرا نویسنده‌ای در قد و قواره‌ی قاسم هاشمی‌نژاد در قالب تنگ روزگار خودش نمی‌گنجد، چند سالی طول کشید تا بفهمم با آن مقاله‌ی چای دم کردنش چه پیامی داشت می‌داد.

این که چرا در همه‌ی این سالها قاسم هاشمی‌نژاد دیگری نداشته‌ایم و این که چرا در همه‌ی این سالها نقدنویسی را گاهی با هوچی‌گری و هتاک‌گی و زیراب زدن، گاهی با مُج‌گیری و تذکر اشتباهات املائی، گاهی با تبلیغ و ترویج یک مرام سیاسی و گاهی با موج‌سواری و دلجویی از رفقای دور و نزدیک یکی گرفته‌ایم بحث مفصلی می‌طلبد. و در مواردی هم که پای هیچ تصفیه‌ی حساب و تبلیغ و تشویق در میان نیست، محافظه‌کاری و ملاحظه‌کاری و تک و تعارف و رعایت احترام نویسنده است که دست و بال نقدنویس را می‌بندد و او را به ورطه‌ی انشانویسی و خُنانویسی می‌کشاند: نقد کتاب تبدیل می‌شود به بازگویی خلاصه‌ی داستان و آرزوی موفقیت و سلامتی برای نویسنده و شاید هم تذکر مواردی از اختلاف سلیقه‌ی نقدنویس با نویسنده، تا نوشته یک نمکی هم داشته باشد.

قاسم هاشمی‌نژاد هیچ ملاحظه‌ای توی کارش نیست. با این که ناظر برکنار و بی‌طرفی‌ست که از بیرون به اثر نگاه می‌کند، سخت درگیر ماجرا می‌شود و قضاوت می‌کند. قضاوت‌های صریح و بموقع او هم شجاعانه است و هم متکی است به نگاه تیز مجزبی که از روی شانهِ معاصرین خودش به آن چه در دست خواندن دارند اشراف و احاطه‌ی بی‌ظنری دارد. درستی قضاوت‌های او بعد از چهل و چند سال نشان می‌دهد که چگونه یک نقدنویس می‌تواند گزارش زنده‌ای از تحولات ادبی یک مرز و بوم به دست بدهد و راهی را که تاریخ ادبیات نویسان ناچارند بعد از سپری شدن یکی دو نسل ببینند هموار کند. قاسم هاشمی‌نژاد نه از جنس روزنامه‌نگارهایی بود که با روزنامه می‌خواهند یک اسمی در کنند و یک سری توی سرها دربیابورند و نه نقدنویسی بود که بخواید با محک زدن به آثار نویسندگان شاخص روزگار خودش راه و رسم تازه‌ای باب کند و رهنمود بدهد. نه

اهل تعارف و مجامله و نان قرض دادن بود و نه هیچ متر و معیار حاضر و آماده‌ای برای سنجیدن هر اثر تازه‌ای داشت. مواجهه با هر کتابی برای او یک کشف و شهود بود، قدم به قدم جلو می‌رفت و همه‌ی ارزش‌های هر اثری را از دل خود آن اثر بیرون می‌کشید. صراحت و راستگویی از مشخصه‌های کار اوست و زبان تند و تیز و کارآمدی که محصول یک چنین برخوردی بود معلوم است که برای همه‌ی آنهایی که به زبان مجامله‌آمیز و محافظه‌کارانه‌ی کزدار و مریز نقدنویسی خو کرده بودند غریب و نامأنوس جلوه می‌کرد. و در روزگاری که منتقدین و تاریخ ادبیات نویسان ترجیح می‌دهند فقط در راه‌های کوبیده قدم بردارند و همه‌ی فوت و فنّ نویسندگی‌شان (اگر قرار باشد فوت و فنی هم به کار ببرند) خلاصه می‌شود در یکی به نعل زدن و یکی به میخ و دامن زدن به ابهام و ابهام و یک عالمه حرف زدن و هیچچی نگفتن، معلوم است که جایی برای منتقدی مانند قاسم هاشمی‌نژاد باقی نمی‌ماند.

بعد از آن دوره‌ی کوتاه نقدنویسی، قاسم هاشمی‌نژاد داستان‌نویس و قاسم هاشمی‌نژاد شاعر برگهای تازه‌ای رو کرد: دستاوردهایی از جدال یک ذهن خلاق و پُرشور با کلیشه‌های پادروهای بیگانه و تلاش آگاهانه‌ای برای زنده کردن یک زبان متکی به سنت‌های خودی. با فیل در تاریکی که در سال ۱۳۵۸ منتشر شد، نمونه‌ی بیگانه‌ای از یک رمان پلیسی ایرانی به دست داد و نشان داد که چگونه می‌شود در یک قالب جاافتاده و شناخته‌شده‌ی فرنگی یک داستان بومی نوشت. سه مجموعه‌ی شعر پری خوانی (۱۳۵۸)، تکچه‌پره در دو قاب (۱۳۵۹) و گواهی عاشق اگر بپذیرند (۱۳۷۳) جست و جو و کند و کاو و کلنجار شاعرانه‌ای است با زبان و تلاشی خلاف قاعده برای خلاصی از دست و پا بستگی و لفاظی و راه بردن به افق‌های دست‌نیافتنی. خیرالنسا (۱۳۷۲) یک تجربه‌ی منحصر به فرد در داستان‌نویسی مستند روزگار ماست که متکی است به یک پیشینه‌ی ادبی هزارساله و یک دریافت سنتی از قصه‌ی عرفانی. گزارشی از کارنامه‌ی اردشیر بابکان (۱۳۶۹) بازآفرینی و اعاده‌ی حیثیتی بود از یک اثر ادبی کلاسیک که پایه و شالوده‌ای برای داستان‌سرایی در ادبیات فارسی بعد از اسلام فراهم کرد. ترجمه‌ای از داستان ایوب عهد عتیق و مقایسه‌ی روایت عهد عتیق با روایت پنج متن کهن فارسی در کتاب ایوب (۱۳۸۶) ابعاد حیرت‌انگیز این داستان را در برابر دیدگان ما باز می‌کند و پیشگفتار و پی‌گفتار مترجم هم شرح مبسوطی است بر خود متن و هم مُنادی نگاه تازه‌ای است به زبان فارسی و قابلیت‌های نهفته در آن: تجربه‌ی درخشانی که چند سالی بعد از ترجمه‌ای از *The Big Sleep* ریوند چندر رنگ چاپ دید - خواب گران (۱۳۸۲) - اما هر دو با فاصله‌ی کوتاهی از همدیگر به سرانجام رسیده بود و با این پیام مشترک که چگونه می‌توان با

شیوه‌ی ترکیب کلمه‌ها به موسیقی نهفته در زبان فارسی دست پیدا کرد. و در قصه‌های عرفانی: تعریف، تبیین و طبقه‌بندی (۱۳۸۸)، پیشنهاد تازه‌ای برای بررسی آثار کلاسیک ادبیات فارسی عرضه می‌کند - شیوه‌ای متکی بر ویژگی‌های فرهنگ ایرانی و نه متدولوژی تقلیدی از فرنگ آمده‌ای که پژوهشگران معاصر در پیش گرفته بودند: کشف شورانگیزی که فقط می‌توانست به دست نویسنده‌ای صورت بگیرد که هم به‌روز و در کوران تحولات ادبیات معاصر بوده است و هم شناخت عمیق از فرهنگ ایرانی و ادبیات هزارساله‌ی فارسی دارد. و در حکایت‌های عرفانی (۱۳۸۹) و سیبی و دو آینه (۱۳۹۱)، در ادامه‌ی آن تعریف و تبیینی که به دست داده بود، نمونه‌های درخشانی از تطوّر نثرنویسی دستاوردهای حکایت‌نویسی در کنار هم گذاشته است تا تصویر جامعی از تطوّر نثرنویسی فارسی در متعالی‌ترین دوره‌های تکوینش در برابر چشم ما بگشاید.

آیا قاسم هاشمی‌نژاد از حال و هوای چهل و اندی سال پیش فاصله‌ی زیادی گرفته است؟ تازه فیلمنامه‌هایی را هم که از سالها پیش نوشته است به کارنامه‌ی پرباری که به اجمال از سر آن گذشتیم اضافه کنید - فیلمنامه‌هایی که فقط یکی از آنها تبدیل شده است به فیلم و فقط یکی از آنها را به دست چاپ داد: راه و بی‌راه (۱۳۷۱) و عشق‌نامه‌ی ملیک مطران (۱۳۷۷). و مولودی (۱۳۷۷) را هم به این فهرست اضافه کنید که ترجمه‌ای است منظوم از نایشنامه‌ی *The Family Reunion* فی اس الیوت و اهتمام هنرمندان‌ایست در جهت رسیدن به زبانی که هم برگردان پاک و پاکیزه و درستی باشد از متن اصلی و هم لحن و جوهره‌ای را که در ذات آن زبان است حفظ کند. و نیز دو کتاب برای کودکان: قصه‌ی اسد و جمعه (۱۳۷۰) و شهر شیشه‌یی (۱۳۷۰). و نیز سرود رستگاری (۱۳۸۳) - که ترجمه‌ای است از آوادوگینا، کهن‌ترین متن وحدت وجود.

آیا قاسم هاشمی‌نژاد از حال و هوای روزگاری که نقد کتاب می‌نوشت دور افتاده است؟ خیال نمی‌کنم. این همان قاسم هاشمی‌نژادی است که روزگاری نقد کتاب می‌نوشت و بعد از چند صبحی عطای نقدنویسی را به لقایش بخشید و از روزنامه و مجله کنار کشید. شاید به این دلیل که روزنامه دیگر داشت تاب و توانش را هدر می‌داد، شاید به این دلیل که دید نمی‌تواند با سلیقه‌های باب روز کنار بیاید. زبان او، نگاه او، معیارهای او، با روال مرسوم همخوانی نداشت. قاسم هاشمی‌نژاد با وجود همه‌ی قلّه‌هایی که در چهل سال گذشته فتح کرده است، همان قاسم هاشمی‌نژاد خودمان است، و اگر امروز به خواهش آن دوست سمجی که سالها پیش آن پوشه‌ی نقد کتاب‌ها را به دست او داد لبّیک گفته است و رضایت داده است که این مجموعه به چاپ برسد، درست به همین دلیل است.

## درآمد ۵

از چهل و چهار مقاله‌ای که در این مجموعه فراهم آمده‌اند، سی و هفت مقاله در روزنامه‌ی آیندگان سالهای ۱۳۴۸ تا ۱۳۵۱ به چاپ رسیده‌اند و چهار مقاله در مجله‌ی فردوسی سال ۱۳۴۸. علاوه بر این مقاله‌ها، قاسم هاشمی‌نژاد نقد کتاب‌ها، نقد نمایش‌ها، معرفی‌ها، گزارش‌ها و مطالب دیگری هم، چه با اسم خودش و چه با اسمهای مستعاری از قبیل «کوهیار»، «کوهیار معاضد»، «زریر» و «اصلان»، در روزنامه‌ی آیندگان آن سالها چاپ کرده است که در این مجموعه نیامده‌اند. چندتا از نقد کتاب‌های این دوره‌ی نویسنده را که از قلم انداخته بودم و توی آن پوشه نبود، آقای سیروس علی‌نژاد پیدا کردند و لطف ایشان باعث شد تا این مجموعه صورت کامل‌تری پیدا کند. از این دوست عالی‌قدر تشکر می‌کنم. و از خود نویسنده هم تشکر می‌کنم که بعد از این همه سال سرانجام رضایت داد تا بهترین یادگارهای سالهای روزنامه‌نگاری‌اش در کنار هم قرار بگیرند و نه فقط صبر و حوصله‌ای به خرج داد و همه‌ی آن نوشته‌ها را دوباره خواند و در تصحیح غلط‌های چاپی فراوانی که معمول روزنامه‌هاست کوشید، بل که حتا دادِ جوانردی را داد و پیشگفتاری هم برای این مجموعه نوشت که می‌خوانید.

جعفر مدرّس صادقی